

کلیات شمس تبریزی

جلال الدین محمد بن محمد مولو

تبر اساس تصحیح بدیع الزمان فروزانفر —



زندگی مولانا

جلال‌الدین محمد در ششم ربیع الاول سال ۶۰۴ هجری (قرن هفتم) در شهر بلخ دیده به جهان گشود. اجدادش همه اهل خراسان بوده‌اند. پدرش نیز محمد نام داشته، سلطان‌العلما خوانده می‌شد و به بهاء‌الدین ولدین ولد مشهور. پدرش مردی سخنور بوده و مردم بلخ علاقه فراوانی به او داشتند که ظاهراً همان وابستگی مردم به بهاء‌ولد سبب ایجاد ترس در محمد خوارزمشاه شد، که نتیجه آن، مهاجرت بهاء‌الدین ولد به قونیه گردید.

او به لقب‌های خداوندگار، مولانا، مولوی، ملای روم و گاهی با تخلص خاموش در میان فارس زبانان شهرت یافته است.

جلال‌الدین محمد در سفر زیارتی که پدرش از بلخ به آن عازم گردید پدرش را همراهی نمود، طی این سفر در شهر نیشابور همراه پدرش به دیدار شیخ فریدالدین عطار عارف و شاعر شتافت. ظاهراً شیخ فریدالدین سفارش مولوی را در همان کودکی‌اش (۶ یا ۱۳ سالگی) به پدر نمود. در این سفر حج علاوه بر نیشابور در بغداد نیز مدتی رحل اقامت گزید و ظاهراً به خاطر فتنه تاتار از بازگشت به وطن منصرف شده و بهاء‌الدین ولد در آسیای صغیر ساکن شد. اما پس از مدتی براساس دعوت علاء‌الدین کیقباد به شهر قونیه بازگشت.

جلال‌الدین محمد در هجده سالگی با گوهرخاتون دختر خواجه لالای سمرقندی ازدواج کرد که حاصل این ازدواج سه پسر و یک دختر بود. پس از فوت پدرش بهاء‌ولد راه پدر را

ادامه داده و به هدایت و ارشاد مردم عمر خود را سپری نمود.

مولوی در عین حالی که مردم را تربیت می‌نمود، از خودش نیز غافل نبوده تا جایی که وقتی موفق به دیدار محقق ترمذی شد، خود را شاگرد او کرده، از تعلیمات و ارشادات او نهایت بهره‌ها را برده و علی‌الظاهر و به تشویق همین استادش برای تکمیل معلوماتش رنج سفر به حلب را بر خود آسان نموه و عازم شهر حلب گردید. ایشان در شهر حلب علم فقه را از کمال‌الدین عدیم فرا گرفت و پس از مدتی که به شهر دمشق رفت از دیدار با محی‌الدین عربی، عارف و متفکر زمانش نیز کمال استفاده را برده و از آنجا عازم شهر قونیه گردید و بنابه درخواست سید برهان‌الدین طریق ریاضت را در پیش گرفت. پس از مرگ محقق ترمذی به مدت ۵ سال مدرس علوم دینی گردید که نتیجه آن تربیت چهارصد شاگرد بود.

داستان آشنایی با شمس

وی همچنان‌که گفتیم یک لحظه از تربیت خود غافل نبوده است. تاریخ این چنین می‌نویسد که روزی شمس وارد مجلس مولانا می‌شود، در حالی که مولانا در کنارش چند کتاب وجود داشت. شمس از او می‌پرسد که اینها چیست؟ مولانا جواب می‌دهد قیل و قال است. شمس می‌گوید و تو را با اینها چه کار؛ و کتاب‌ها را برداشته در داخل حوضی که در آن نزدیکی قرار داشت می‌اندازد. مولانا با ناراحتی می‌گوید: ای درویش چه کار کردی، برخی از این‌ها کتاب‌ها از پدرم رسیده بوده و نسخه منحصر به فرد است و دیگر پیدا نمی‌شود؛ شمس تبریزی در این حالت دست به آب برده و کتاب‌ها را یک‌یک از آب بیرون می‌کشد بدون اینکه آثاری از آب در کتاب‌ها مانده باشد. مولانا با تعجب می‌پرسد این چه سرّی است؟ شمس جواب می‌دهد این ذوق و حال است که تو را از آن خبری نیست. از این ساعت است که حال مولانا تغییر یافته و به شوریدگی روی می‌نهد و درس و بحث را کناری نهاده و شبانه‌روز در رکاب شمس تبریزی به خدمت می‌ایستد. و به قول استاد شفیعی کدکنی تولدی دوباره می‌یابد.

استاد بدیع‌الزمان فروزانفر در این باره نوشته است:

تا وقتی که مولانای ما در مجلس بحث و نظر بوالمعالی گشته فضل و حجب می‌نمود، مردم روزگار او را از جنس خود دیده به سخن وی که خور ایشان بود فریفته و بر تقوی و زهد او متفق بودند، ناگهان آفتاب عشق و شمس حقیقت‌پرتوی بر آن جان پاک افکند و چنانش

شرح حال مولوی / ۱۱

تافته و تابناک ساخت که چشم‌ها از نور او خیره گردید و روز کوران محبوب که از ادراک آن هیکل نورانی عاجز بودند از نهاد تیره خود به انکار برخاستند و آفتاب جان‌افروز را از خیرگی چشم شب تاریک پنداشتند. مولانا طریقه و روش خود را بدل کرد، اهل آن زمان نیز عقیده خویش را نسبت به وی تغییر دادند آن آفتاب تیرگی سوز که این گوهر شب‌افروز را مستغرق نور و از دیده محجوبان مستور کرد و آن طوفان عظیم که این اقیانوس آرام را متلاطم و موج خیز گردانید و کشتی اندیشه را از آسیب آن به گرداب حیرت افکند سر مبهم و سر فصل تاریخ زندگانی مولانا شمس‌الدین تبریزی بود.

شمس‌الدین محمد بن علی بن ملک داد از مردم تبریز بود و خاندان وی هم اهل تبریز بودند و دولت‌شاه او را پسر خواند جلال‌الدین حسن معروف به نو مسلمان از نژاد بزرگ امید که ما بین سنه ۶۰۷-۶۱۸ حکومت الموت داشت شمرده و گفته است که جلال‌الدین «شیخ شمس‌الدین را به خواندن علم و ادب نهانی به تبریز فرستاد و او مدتی در تبریز به علم و ادب مشغول بوده» و این سخن سهو است؛ چه گذشته از آن که در هیچ یک از مأخذهای قدیم‌تر این حکایت ذکر نشده. جلال‌الدین حسن نو مسلمان به نص عطا ملک جوینی جز علاء‌الدین محمد (۶۱۸-۶۵۳) فرزند دیگر نداشته و چون به بعضی روایات شمس در موقع ورود به قونیه یعنی سنه ۶۴۲ شصت ساله بوده، پس ولادت او باید در ۵۸۲ اتفاق افتاده باشد.

بعضی گفته‌اند که شمس‌الدین مرید و تربیت یافته رکن‌الدین سجاسی است که شیخ اوحدالدین کرمانی هم وی را به پیری برگزیده بود و این روایت هر چند از نظر تاریخ مشکل نمی‌نماید و ممکن است که اوحدالدین مذکور شمس‌الدین هر دو به خدمت رکن‌الدین رسیده باشند ولیکن اختلاف طریقه این دو با یکدیگر تا اندازه‌ای این قول را که در منابع قدیم‌تر هم ضبط نشده ضعیف می‌سازد.

پیش از آنکه شمس‌الدین در افق قونیه و مجلس مولانا نورفشانی کند در شهرها می‌گشت و به خدمت بزرگان می‌رسید و گاهی مکتب داری می‌کرد و نیز به جزویات کارها مشغول می‌شد «و چون اجرت دادندی موقوف داشته تعلل کردی و گفתי تا جمع شود که مرا قرض است تا ادا کنم و ناگاه بیرون شو کرده غیبت نمودی» و چهارده ماه تمام در شهر حلب در حجره مدرسه به ریاضت مشغول بود «و پیوسته نمد سیاه پوشیدی و پیران طریقت او را کامل تبریزی خواندندی.»

شمس‌الدین بامداد روز شنبه بیست و ششم جمادی‌الآخره سنه ۶۴۲ به قونیه وصول یافت و به عادت خود که در هر شهری که رفتی به خان فرود آمدی «در خان شکر فروشان نزول کرده حجره بگرفت و بر در حجره‌اش دو سه دیناری با قفل به در می‌نهاد تا خلق را گمان آید که تاجری بزرگ است. خود در حجره غیر از حصیری کهنه و شکسته کوزه و بالشی از خشت خام نبودی» مدت اقامت شمس در قونیه تا وقتی که مولانا را منقلب ساخت به تحقیق نپیوسته و چگونه دیدار وی را با مولانا هم به اختلاف نوشته‌اند. مطابق روایات سلطان ولد پسر مولانا در ولد نامه، عشق مولانا به شمس مانند جستجوی موسی است از خضر که با مقام نبوت و رسالت و رتبه کلیم‌اللهی باز هم مردان خدا را طلب می‌کرد و مولانا نیز با همه کمال و جلالت در طلب اکملی روز می‌گذاشت تا این که شمس را که از مستوران قیاب غیرت بود به دست آورد و مرید وی شد و سر در قدمش نهاد و یکباره در انوار او فانی گردید.»

آنکه اندر علوم فایق بود به سری شیوخ لایق بود

هر چند که مولوی در طول زندگی شصت و هشت ساله خود با بزرگانی همچون محقق ترمذی، شیخ عطار، کمال‌الدین عظیم و محی‌الدین عربی حشر و نشرهایی داشته و از هر کدام توشه‌ای برانداخته ولی هیچ‌کدام از آنها مثل شمس تبریزی در زندگی‌اش تاثیرگذار نبوده تا جایی که رابطه‌اش با او شاید از حد تعلیم و تعلم بسی بالاتر رفته و یک رابطه عاشقانه گردیده، چنان‌که پس از آشنایی با شمس، خود را اسیر دست‌وپا بسته شمس دیده است. پس از غیبت شمس از زندگی مولانا، او با صلاح‌الدین زرکوب دمخور گردید، و الفت او با این عارف ساده‌دل، سبب حسادت عده‌ای شد. پس از مرگ صلاح‌الدین، حسام‌الدین چلبی را به عنوان یار صمیمی خود برگزید. که نتیجهٔ همنشینی مولوی با حسام‌الدین، مثنوی معنوی گردیده که حاصل لحظه‌هایی از همصحبتی با حسام‌الدین می‌باشد.

آثار مولانا

مثنوی معنوی که به زبان فارسی است.
غزلیات شمس، که مولانا به نام مراد خود شمس سروده است.